

پدیده های شوخی ناپذیر

مدیران سینمایی و مسئله عرف انسانی

چاپ شده در: روزنامه روزگار

زمان انتشار: تیر ماه ۱۳۹۰

این یادداشت یکی از بخش های مختلف ستون "میکروسکوپ خصوصی من" بود که عنوان اغلب یادداشت هایم در صفحه آخر روزنامه های "شرق" و "اعتماد" و در همین دوره کوتاه چاپ این مطلب، "روزگار" بوده و هست؛ و با تمام توقیف ها و رفع توقیف های چندین باره این دو روزنامه، مانند فعالیت خود آنها، ادامه یافته است.

*

*

در جامعه و زمانه ما مفهوم و جلوه اغلب پدیده ها با برداشتی که نگرش رسمی و نماینده آن یعنی صدا و سیما از هر پدیده دارد، طوری درآمیخته است که گاه یادآوری مفهوم و جلوه اصلی آن به مردم، دشوار به نظر می رسد. اگر شما بخواهید زیبایی گل لاله را در دشت هایی با لاله های چند ده رنگ در کشور هلند به جوانی که همواره جلوه های کلیشه ای و شعاری و یکسویه از «ایماژ» لاله در تلویزیون و پوستره های تبلیغاتی ما دیده، منتقل کنید، احتمالاً در ابتدا با مقاومت او مواجه می شوید و این مقاومت، به روشنی نتیجه همین نکته ای است که تقریباً تمامی مدیران فرهنگی ما در این سه دهه نادیده انگاشته اند: این که تکرار یک حرف، پیام، ال مان، سمبل یا عنصر مشخص، رفته رفته مخاطب را نسبت به آن خستی و آفوتر می کند و در نهایت، حتی به موضع گیری متقابل و واکنش منفی او می دارد. اما نمی توان آن جوان را برای این واکنش، مقصر دانست. چون هجوم تبلیغات شعارزده و یکسویه و تقدس گرا و افراطی، به این عکس العمل ذهن و روان او منجر شده است و بدبینی یا تعمدی در کار نیست.

یکی از مهم ترین پدیده هایی که انگار دیگر نمی توان از آن شعارهای تحمیلی و رسمی جدایش کرد و مفهوم اصلی اش را به ذهن ها انتقال داد، واژه و تعبیر «عرف» است. منادیان دیدگاه رسمی به قدری این واژه را در همسویی مطلق با مطلوبات ایدئولوژیک و سیاسی خود تعریف کرده اند که اذهان عمومی به

تدریج «عرف» را مثلاً معادل «شرع» یا اصول اخلاقی و اجتماعی و رفتاری مورد تأیید حاکمیت می شناسد. در حالی که برداشت همسو با حاکمیت، اساساً در تعاریف و مصداق های این واژه وجود ندارد و لغت نامه دهخدا «عرف» را «آن چه که در میان مردم معمول و متداول است» و بعدتر حتی «در مقابل شرع» وصف کرده است. بنابراین، محدوده هایی که مردم به آن حرمت می گذارند، نمی تواند و نباید با تغییر عادات و سلیقه های نگاه رسمی، دستخوش تغییرات آنی شود. در دنیا و از جمله در آمریکا که به لحاظ بها دادن به نهاد خانواده، ارزش های عرفی و چارچوب های کلی زندگی اجتماعی بسیار مشابه ماست، «عرف» این است که با اسیر، با بیمار، با فرد بلا دیده و مصیبت کشیده و عزیز از دست داده، با گذشته کسی که از دنیا رفته، با زن باردار، با نقص عضو یکی یا ظواهر فقیرانه دیگری، شوخی نمی کنند. عرف این است که حد و حدود شخصی و سیاسی ماجراها را از هم تفکیک می کنند و نمی گذارند در مواجهه با موضوع یا فرد یا خانواده ای که به معضلی دچار شده، همان طعنه هایی نثار و نازل شود که در ابعاد سیاسی همان اتفاق، از دید مسولان قابل طرح است.

وقتی یکی دو ماه پیش در بحبوحه بی اقبالی فیلم «پایان نامه» در اکران عمومی، علیرضا سجادیپور به صراحت و با عباراتی لجاجت آمیز گفت «کسانی که نگران بودند «پایان نامه» درباره ندا آقاسلطان باشد و بعد دیدند که نیست، حالا خیال شان راحت باشد: داریم روی پروژه هایی درباره او کار می کنیم و حقایق را افشا خواهیم کرد»، طبعاً کسی واکنشی نشان نداد. اما من هم مثل خیلی از شما با خودم گفتم چه طور می شود یک مقام فرهنگی با این لحن، بخش شخصی و خصوصی یک وقاعه منجر به مرگ یکی از ابناء بشر را این چنین به وجه سیاسی اش محدود کند و هیچ نگران نباشد که جایی، گوشه ای، داغدارانی هستند که هیچ علاقه ای به وجوه سیاسی این ماجرا ندارند و تنها عزیزی را از دست داده اند. حالا و با دو واکنش عجیب جواد شمقدری معاونت سینمایی وزارت ارشاد و باز خود سجادیپور رئیس اداره نظارت و ارزشیابی

نسبت با جریان دستگیری دو سینماگر، دیگر از این که «عرف» و آن چه مردم به آن حرمت می گذارند، در نظر مدیریت کنونی سینمای کشور بی قدر و بی منزلت است، مطمئن شدم. فکرش را بکنید، فارغ از بعد سیاسی احتمالی، خانواده هایی در تکاپو و اضطراب مداوم اند تا عزیزشان را از اسارت برهانند؛ در حالی که متولیان امور سینمایی کشور با تشبیه زندان به هتل و با اشاره به این که «از شنیدن شایعه دستگیری خودم حسابی خندیدم»، تا این حد خود را از جامعه سینماگران همکار و هم عرصه خود جدا می کنند. این نشستن در حاشیه امنیت محض و شوخی با شرایط کسی که در بند است، مثل همان شوخی با درگذشتگان و بازماندگان، در عرف این سرزمین و اغلب جوامع انسانی، از آن عذرخواهی های رسانه ای و میلیونی می طلبد. اما چه جای توقع؛ که رودکی می گفت: «نباشد زین زمانه بد شگفتی / اگر بر ما بیاید آذرخشا».